

۵۴

آتش نشان و کوه نورد محله شهید باهنر
از دو دنیای پرهیجان می گوید

عبور از دل آتش و سنگ



عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

مریم پاسبان، بانوی کارآفرینی است که هنر بافتنی اش
را مدیون سکونتش در محله نیزه می داند

بافتن رؤیاها

۶



گلایه اهالی مهرآباد از جانمایی آنتن جدید ایرانسل
که درست مقابل منازلشان قد کشیده است
نگرانی مردم از همسایه جدید

۲

اهالی محله انصار از زمین متروکه ای می گویند که سال هاست
به پاتوق معتادان و محل جولان موش ها بدل شده است
ناامنی پشت دیوار مدرسه

۳



گلایه اهالی مهرآباد از جانمایی آنتن جدید ایرانسل که درست مقابل منازلشان قد کشیده است

نگرانی مردم از همسایه جدید

عطائی اکمتر از یک ماه است که سازه‌ای فلزی در ابتدای خیابان کارگرازی ۱۶ در محله مهرآباد قد علم کرده است؛ سازه‌ای که پایه‌های آن در حاشیه کال قرار دارد و فاصله‌اش تا نخستین خانه‌ها کمتر از چند متر است.

این سازه، آنتن مخابراتی شرکت ایرانسل است که اگرچه برای بهبود پوشش آنتن دهی در منطقه نصب شده، نگرانی و اعتراض بسیاری از اهالی را باعث شده است.



نگرانی از فاصله نزدیک آنتن با خانه‌ها

ساکنان مهرآباد سال‌ها از ضعف آنتن دهی در این محدوده گلایه داشتند، اما هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند راه حل این مشکل، نصب دکل در چند قدمی منازلشان باشد. آنان معتقدند در اطراف محل نصب، زمین‌های کشاورزی، بوستان و فضاهای غیرمسکونی متعددی وجود دارد که می‌توانست برای این کار انتخاب شود. سیدرضا حسینی، رئیس شورای اجتماعی محله مهرآباد، می‌گوید: هم‌زمان با شروع گودبرداری، همراه چند تن از اهالی به شهرداری منطقه ۵ مراجعه کردیم، سپس به سازمان فناوری اطلاعات شهرداری مشهد راهنمایی شدیم. مسئولان سازمان اعلام کردند که این دکل برای رفع ضعف آنتن دهی بادرخواست اهالی نصب می‌شود.

با این حال، حسینی به محل نصب آنتن اعتراض دارد؛ «نماینده سازمان گفت چون باید فاصله این سازه با دکل اصلی شرکت ایرانسل در میدان شهید عباسپور کمتر از چهارصد متر باشد، این نقطه انتخاب شده است. اما حتی با این شرط، گزینه‌های مناسب‌تری مثل روبه روی آتش نشانی، حاشیه زمین کشاورزی و کنار بوستان نصرت در خیابان شهید کارگرازی وجود داشت. شهروندان نگران اند و دلیلی ندارد دکل با هر میزان خطر، کنار منازل نصب شود.»

ابهام در فرایند اطلاع‌رسانی و تصمیم‌گیری

محمد تقی مؤدب، از فعالان فرهنگی محله مهرآباد که نزدیک این دکل زندگی می‌کند، می‌گوید: در ابتدا هیچ‌کدام از نهادها پاسخ روشنی درباره نوع فعالیت در محل نمی‌دادند. هر بار می‌پرسیدیم، می‌گفتند برای فضای سبز یا کار عمرانی است. تا اینکه دیدیم دکل برپا شد. حالا بعضی همسایه‌ها ما را مقصر می‌دانند که چرا جلوی‌شان را نگرفتیم. او معتقد است فرایند تصمیم‌گیری درباره مکان نصب دکل‌ها باید شفاف‌تر باشد؛ «می‌گویند جانمایی این سازه‌ها در کارگروهی با حضور نمایندگان دستگاه‌های مختلف انجام می‌شود، اما چرا نماینده‌ای از خود محله در این کارگروه حضور ندارد؟»

روح... لسانی، از دیگر ساکنان محله که منزلش کمتر از ده متر با دکل فاصله دارد، نیز از شیوه عملکرد شرکت گلایه دارد؛ «از کارگران چندین بار پرسیدیم اینجا قرار است چه ساخته شود، گفتند فضای سبز! تا اینکه یک روز صبح دیدیم آنتن برپا شده است. اگر هدف رفع ضعف آنتن دهی است، چرا در مکانی مناسب‌تر نصب نشد؟»

شهرداری منطقه تصمیم‌گیرنده نبود

صادق مهدوی، مسئول روابط عمومی شهرداری منطقه ۵، در این باره می‌گوید: مجوز نصب دکل‌ها از سوی سازمان فناوری اطلاعات شهرداری مشهد صادر می‌شود و در حوزه اختیارات شهرداری منطقه نیست. در کارگروه مربوط به جانمایی دکل نیز یک نماینده از منطقه حضور دارد، اما تصمیم‌گیری نهایی به صورت جمعی انجام می‌شود.

پیگیری از طریق سازمان تنظیم مقررات

وحید رهبر، رئیس اداره روابط عمومی و امور مشتریان سازمان فناوری اطلاعات شهرداری مشهد، می‌گوید: شهرداری در روند نصب دکل‌های مخابراتی تنها مسئول بررسی و تأیید استحکام سازه است و سایر مراحل مربوط به صدور مجوز و نظارت فنی در حوزه اختیارات سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی قرار دارد.

او با تأکید بر ایمنی این دکل‌ها توضیح می‌دهد: سازه‌ای که در خیابان کارگرازی محله مهرآباد نصب شده، دارای مجوز رسمی است و کارشناسان اپراتور مربوطه همه ملاحظات ایمنی را رعایت کرده‌اند. رهبر اضافه می‌کند: در صورتی که ساکنان به محل نصب یا نحوه فعالیت دکل اعتراضی دارند، می‌توانند موضوع را از طریق سازمان تنظیم مقررات پیگیری کنند تا بررسی کارشناسی انجام شود.

در پایان، کارشناسان شرکت ایرانسل نیز بر این نکته تأکید می‌کنند: و فرکانس‌های این آنتن و آنتن‌های مشابه سطح شهر تأکید می‌کنند.

نشست تخصصی مسئولان شهری و کشوری
باشورا‌های اجتماعی منطقه ۵ برگزار شد

مطالبات محلات روی میز مسئولان



عطائی اولین نشست تخصصی شوراهای اجتماعی محلات منطقه ۵ در سال ۱۴۰۴ با حضور احسان عظیمی رادونصر... پژمان فرمایندگان مجلس شورای اسلامی، خلیل موحدی، مجید طهوریان عسکری و سید ابراهیم علیزاده، اعضای شورای اسلامی شهر مشهد و با حضور اعضای شورای اجتماعی محلات منطقه ۵ در سالن شهدای وحدت برگزار شد.

در این نشست، رؤسای شوراهای اجتماعی محلات گزارشی از اقدامات شش ماهه نخست سال ارائه و درخواست‌ها و دغدغه‌های محلی و شهری خود را مطرح کردند.

این برنامه با هدف تقویت ارتباط میان شوراهای اجتماعی محلات و مدیریت شهری و نیز ارتقای مشارکت اجتماعی شهروندان برگزار شد.

در پایان مراسم، از سه بانوی ساکن منطقه که در منزل از بیماران خود مراقبت می‌کنند و همچنین از نمایندگان سه رسانه محلی شامل گلشهر نیوز، حاشیه نیوز و مهرآباد نیوز قدردانی شد.

درخشش نیروهای دوام‌ثامن منطقه ۵

به مناسبت هفته پدافند غیرعامل، حسن صالحی مفرد، شهردار منطقه ۵، از نیروهای داوطلب مردمی «دوام‌ثامن» قدردانی کرد. نیروهای دوام‌ثامن منطقه ۵ در هفتمین دوره مسابقات عملیاتی دوام‌ثامن خوش درخشیدند و موفق به کسب رتبه دوم منطقه‌ای و رتبه نخست در بخش آقایان شدند.



۱۰ تن ضایعات، راهی سازمان پسماند شد

در مهرماه سال جاری، بیش از ۱۰ هزار و ۵۰۰ کیلوگرم انواع ضایعات خشک توسط نیروهای شهرداری منطقه ۵ جمع‌آوری و به سازمان مدیریت پسماند تحویل داده شد. همچنین در این مدت، بیست دستگاه موتورسیکلت و دو چرخه توقیف و زباله‌های جمع‌شده از ۸ زباله‌گرد نیز به سازمان پسماند تحویل شد.

قلع بنابر برای مقابله با تخلفات ساختمانی

در راستای رسیدگی به شکایت‌های مردمی و برخورد با زمین‌خواری و ساخت‌وسازهای غیرمجاز، شهرداری منطقه ۵ در مهرماه، پنج مورد قلع بنابر با رأی کمیسیون ماده ۱۰۰ دستور مقام قضایی اجرا کرد. همچنین شش مورد برش اسکلت بادیستور قضایی به مرحله اجرا درآمد تا از ادامه ساخت‌وسازهای بی‌ضابطه جلوگیری شود.



اهالی محله انصار از زمین متروکه ای می گویند که سال هاست به پاتوق معتادان و محل جولان موش ها بدل شده است

نامنی پشت دیوار مدرسه

نیکو عقیده انتهای خیابان شهید ثابتی یک، درست رویه روی مدرسه شهید قاسم سلیمانی و در امتداد بوستان امید، زمینی خالی قرار دارد که از ابتدای تشکیل این محله به معضلی برای اهالی تبدیل شده است. جایی که می توانست به فضایی فرهنگی، اجتماعی یا تفریحی برای کودکان و خانواده ها بدل شود، حالا پاتوق معتادان و متجاهرانی شده که حضورشان آرامش را از ساکنان گرفته است. گرد و خاک این زمین روی پنجره ها و وسایل خانه ها می نشیند و رشد موجودات موزی هم بر نگرانی مردم افزوده است. ساکنان محله انصار می گویند این زمین خالی مثل زخمی باز در دل محله مانده است؛ زخمی که هر روز عمیق تر می شود.



نگرانی والدین از ناامنی مسیر

زهره هدایتی، مادری که از دانش آموزان مدرسه شهید قاسم سلیمانی و از ساکنان خیابان اروند ۴۳ است، مسیر خانه شان تا مدرسه از میان همان زمین خالی می گذرد. او از روزهایی می گوید که معتادان درست پشت دیوار مدرسه می ایستند و در مقابل چشم رهگذران، سرنگ به دست، مشغول تزریق می شوند. زهره می گوید: هربار که از این مسیر می گذرم، این صحنه رامی بینم و دیگر نمی توانم بگذرم. دخترم تنها از این مسیر عبور کند. هر روز به دنبالش می آیم.

هجوم موش های جونده به مدرسه

«وسط این زمین خالی، نيزاری شکل گرفته که پاتوق معتادها شده است. آنجا و سایلشان را پنهان می کنند و هر ساعت از روز رفت و آمد دارند. این فضا برای دختران نوجوان واقعا ناامن است.» مژگان طاهری، مدیر دبیرستان مجتمع حیات طيبة سردار شهید قاسم سلیمانی، این جمله را بر زبان می آورد و در ادامه حضور معتادان متجاهر را مهم ترین مشکل این محدوده می داند. البته از نظر او مشکلات دیگری نیز در این زمین بایر شکل می گیرد: «بارها دیده ام که موش ها از میان علف های بلند و نیز از زمین وارد محوطه مدرسه شده و حتی انبار کاغذها و وسایل آموزشی را جویده اند.»

تمیزکاری بی نتیجه هر روزه

سمیرا صمدی، یکی دیگر از اهالی همین محله، از تعدد دیگری ماجرا را نگاه می کند. از گرد و خاکی می گوید که هر روز روی همه وسایل خانه می نشیند و مجالی برای تمیزی باقی نمی گذارد؛ «صبح تا شب مشغول

گردگیری هستیم، ولی فایده ای ندارد. یاد که می وزد، خانه پر از خاک می شود. دیگر خسته شده ایم از تمیزکاری بی نتیجه.» او می گوید مهم ترین خواسته اهالی این است که این زمین سامان بگیرد تا هم از شر گرد و خاک خلاص شوند و هم از ترس عبور از کنار پاتوق معتادان. زمین خالی رویه روی مدرسه، دیگر فقط یک محدوده متروکه نیست؛ حالا به تهدیدی جدی برای امنیت، سلامت و آرامش خانواده ها و دانش آموزان تبدیل شده است.

محصور کردن زمین طی ۲ هفته آینده

رئیس ناحیه ۳ منطقه ۶ شهرداری مشهد، در گفت و گو با شهرآرامحله از پیگیری ها و مکاتبات انجام شده با آستان قدس رضوی درباره زمین خالی انتهای خیابان شهید ثابتی یک خبر داد. او گفت: این زمین در مالکیت آستان قدس قرار دارد و طی این مدت، جلسات و نامه نگاری هایی برای سامان دهی آن انجام شده است.

سید مجید پور حسینی با اشاره به تصمیم های اخیر افزود: طبق توافق های صورت گرفته، قرار است طی دو هفته آینده، آستان قدس اطراف زمین را با نیوجرسی محصور کند تا دست کم دسترسی افراد متجاهر و معتادان به این زمین کمتر و امنیت تاحدی در این محدوده برقرار شود. او همچنین درباره مشکل موش ها گفت: اقداماتی برای طعمه گذاری در اطراف زمین در دستور کار قرار دارد. اما این مسئله به صورت ریشه ای حل شدنی نیست؛ چون موش هادر بخش های مختلف شهر پراکنده اند. به گفته پور حسینی، شهرداری امیدوار است با همکاری آستان قدس و سایر دستگاه های مرتبط، این زمین از وضعیت فعلی خارج شود تا آرامش و امنیت به ساکنان و دانش آموزان بازگردد.

معتادان درست پشت دیوار مدرسه می ایستند و در مقابل چشم رهگذران، سرنگ به دست، مشغول تزریق می شوند

مطالبات مردم از شهردار منطقه ۶

نیکو عقیده هفته گذشته طبق روال هر هفته، امیر رضانی، شهردار منطقه ۶، در مرکز ارتباط مردمی ۱۳۷ حاضر شد تا پاسخگوی درخواست های مردمی باشد. شهردار در این مدت به سیزده تماس پاسخ گفت و برای رفع مسائل و مشکلات مطرح شده پیگیری های لازم را انجام داد.



شهردار محله پیگیری می کند

شهردار محله موضوع پیاده روهای نامناسب خیابان های حر ۲۴ و ۲۶ و شیب غیر استاندارد جوی خیابان چمن ۷۱ را بررسی می کند.

سایر تماس ها

شهروندی از انتهای حر ۱۳ تماس گرفت و از سروصدای شهروندان در زمین والیبال این محله شکایت داشت.

تماس های نامرتبط

۲ شهروند از منطقه ۷ تماس گرفته بودند.

تماس های مربوط به حوزه ترافیک، عمران و شهرسازی

۶ تماس در این حوزه دریافت شد. شهروندی درخواست برداشتن دیوار ساختمان هوانیروز در شهرک شهید بهشتی را داشت. شهروندی هم از پیاده رو سازی نامناسب بین حر ۲۴ و ۲۶ گلایه داشت. شهروند دیگری از محله مصطفی خمینی، خیابان مصطفی خمینی ۳۰ گزارش نشست و خرابی آسفالت در این خیابان را داد. شهروندی از خیابان چمن ۷۱ درباره مشکل شیب جوی در این معبر گزارش داد که باعث ایست و تجمع آب می شود. شهروندی هم از محله محمدآباد مشکلات پیاده روهای ناهموار و نامناسب در این محله را مطرح کرد. مشکل بن بست بودن خیابان خوش سیمای ۲۲ و ایجاد ترافیک، موضوع تماس دیگری در این حوزه بود.



پرتکرارترین درخواست ها

۶ تماس مربوط به حوزه عمران و شهرسازی



پرتماس ترین محله

مصلی



درخواست ها درباره برخورد با مشاغل مزاحم

۲ تماس مربوط به این حوزه بود. شهروندی ساکن شهید صدر ۱۴ از سروصدای یک کارگاه آهن فروشی در خیابان گلایه داشت. شهروند دیگری از مصلی ۱۵ از وجود یک پیش دبستانی در این خیابان و تجمع اجناس مغازه دارها در پیاده رو و رفت و آمد سخت بچه ها گفت.



درخواست ها درباره نظافت و شست و شوی معابر

۲ تماس درباره این موضوع ثبت شد. یکی از ساکنان خیابان چمن ۷۱ از نظافت نشدن و رفت و روب نکردن در این کوچه گلایه داشت. شهروند دیگری از محله اروند گزارش وجود زمین خالی در اروند، بخشی ۱۱ را داد که محل تجمع زباله و نخاله شده است.



آتش نشان و کوه نورد محله شهید باهنر از دو دنیای پرهیجان می گوید

عبور از دل آتش و سنگ

سحر نیکو عقیده بودن در دل چالش برایش مثل نفس کشیدن است؛ هر مأموریت سخت، برای او شبیه صعودی تازه است. از عملیات حریق و نجات تا صخره های سرد و نفس گیر کوهستان، او میان دو دنیای پراضطراب و پرشور در رفت و آمد است؛ دنیایی که در یکی باید از دل آتش بگذرد و در دیگری از دل سنگ. عباس یزدپور، آتش نشان کوه نورد ساکن شهرک رضوی که محل خدمتش در شهرک شهید باهنر است، آرامش را در سختی می جوید؛ در برف، در شیب، در ضرباهنگ منظم قدم هایی که به قله نزدیک می شوند. حالا بعد از دو سال و نیم تمرین توانسته است طرح ملی «سیمرغ کوه های ایران» را کامل کند؛ پروژه ای دشوار که صعود به ۳۱ قله مرتفع ایران را در خود دارد.

عباس می گوید هر قله برایش یادآوری از مأموریت های آتش نشانی است؛ پراز خطر، هیجان، ترس و در عین حال، حسی از زنده بودن. او از میان دود و سنگ، مسیر خودش را پیدا کرده است؛ راهی که از پایین ترین نقطه شهر آغاز می شود و به بلندترین قله های ایران می رسد.



داستان جلد

آتش نشانی، آرزوی کودکی

مثل خیلی از بچه ها، عباس هم روزی باذوقی کودکانه جلو تلویزیون می نشست و کارتون «سام آتش نشان» را نگاه می کرد. هر بار که سام به دل آتش می زد و جان کسی را نجات می داد، عباس در ذهنش خودش را جای او می دید؛ با همان لباس مخصوص و کلاه براق. آن روزها شاید نمی دانست که این خیال کودکانه، روزی قرار است به واقعیت تبدیل شود. اما تنها رؤیای آتش نشانی در سرش نبود. در خانه ای بزرگ شده بود که پدرش، سید حسن یزدپور، از پهلوانان قدیمی شهر بود؛ مردی تنومند با نامی شناخته شده میان اهالی محل. در مسابقات چوخه (کشتی محلی خراسان) شرکت می کرد و احترام خاصی میان مردم داشت. عباس از همان دوران کودکی به دنبال آن بود که پا جای پای پدر بگذارد. او ورزش را با جودو آغاز کرد و بعد سراغ تکواندو رفت و تا کمربند قرمز پیش رفت. در همان سال ها، دوندگی را هم تجربه کرد و در رشته دوومیدانی، به ویژه پرتاب گوی درخشید. در بیست و دو سالگی توانست مقام دوم استان را از آن خود کند؛ «یادم است برای تمرین، ساعت ها از شهرک باهنر تا ورزشگاه تختی را در اتوبوس می گذراندم. خسته می رسیدم، اما ذوق تمرین خستگی را از یادم می برد.»

تمرکز، جایگزین ترس شد

سال ها تمرین و آمادگی بدنی خوب، سرانجام در سال ۱۳۸۹ مسیر زندگی اش را به سوی رؤیای کودکی اش برگرداند. در آزمون استخدامی آتش نشانی شرکت کرد و با بهترین امتیازها پذیرفته شد؛ آزمونی که شامل دویدن، درازنشست، حمل نردبان و چندین تست سخت دیگر بود؛ «در بخش عملی توانستم بالاترین امتیاز را بگیرم. شاید اگر آن همه سال ورزش نکرده بودم، از پیشش بر نمی آمدم.»

از همان روز اول خدمت، در ایستگاه آتش نشانی شهرک شهید باهنر ماند و تا امروز هم در همان جا فعالیت می کند. از روزهای نخست کارش می گوید که استرس و اضطراب زیادی داشت اما کم کم یاد گرفت هیجان را کنترل کند و تمرکز را جایگزین ترس کند. ابتدا در بخش حریق بود، اما بعد جذب واحد نجات شد.

تخصصش در عملیات های تصادف جاده ای سرخس است؛ صحنه هایی که اغلب تلخ و سنگین اند. او بارها میان آهن پاره های خودروهای واژگون رفته و آدم هایی نیمه جان را بیرون کشیده است که در لحظه مرگ، چشم انتظار کمک بوده اند.

تمرین صبر و صبر بامردم

عباس از مأموریت های سختش زیاد خاطره دارد. از لحظه هایی که بوی بنزین و صدای آژیر در هم می پیچند تا دیدن چهره هایی که میان ترس و امید معلق اند. می گوید آتش نشانی فقط قدرت جسم نیست، تمرین صبر هم هست؛ «در آن لحظات، مردم در نهایت اضطراب اند. ممکن است کنترلشان را از دست بدهند، داد بزنند یا حتی برخورد تندی داشته باشند. اما ما باید درک کنیم.» بالیخند خاطره ای را تعریف می کند؛ یک بار پرایدی در جاده سرخس چپ شده بود. راننده داخل خودرو گیر کرده بود و ماسعی داشتیم بادستگاه برش. او را بیرون بیاوریم. همان موقع شروع کرد داد زدن و ناسزا گفتن که چرا ما شینم را خراب می کنید! اما سکوت کردیم. فقط کارمان را کردیم. بعدا خودش به ایستگاه آمد، معذرت خواست و گفت تازه فهمیده جانمش در خطر بوده است.





● سخت ترین صعود

سختی مسیر، همیشه به حال آدم بستگی دارد. گاهی بدنت همراهت نیست، یا ذهنت خسته است، و همان مسیر معمولی تبدیل به جهنم می شود. اما بعضی قله ها ذاتاً سخت اند. قله «سن بران» در استان لرستان یکی از آن هاست؛ کوهی که به «آلپ ایران» معروف است.

یادم است یازده ساعت پیمايش مداوم داشتیم؛ طولانی، سنگی و طاقت فرسا. تقریباً تمام مسیر، دست به سنگ» بودیم و باید با دقت قدم برمی داشتیم تا از لغزش در امان بمانیم. فشار مسیر آن قدر زیاد بود که هنگام بازگشت، با خودم گفتم: «دیگر سمت کوه نوردی نمی روم.» البته این حرف فقط تا صعود بعدی دوام آورد!

● زیباترین صعود

اگر بخواهم از زیباترین صعودم بگویم، بی تردید قله «قولی زلیخا» در کردستان است. آنجا به راستی بهشت روی زمین است. در مسیر، هر نوع گل و گیاهی رامی بینی؛ گل هایی که در شهر فقط در گل فروشی ها پیدا می شود. در ارتفاع دو هزار متری، چشمه هایی می جوشند که صدای خروش آن ها با باد در هم می آمیزد. هر بار که به قولی زلیخا فکر می کنم، تصویرش مثل تابلویی زنده در ذهنم نقش می بندد؛ تابلویی از طبیعتی ناب، آرام و بی انتها.



● چالشی ترین صعود

قله «تشگر» در استان هرمزگان، یکی از آن صعود هایی بود که هیچ وقت از ذهنم پاک نمی شود. در این صعود، فقط در یک روز چهار فصل را تجربه کردیم. ساعت دو با ماد که حرکت را شروع کردیم، هوا بهاری و دلپذیر بود. حدود ساعت ۹ صبح، گرمای شدیدی از راه رسید و خورشید بی رحمانه می تابید. فقط یک تیشرت تنم کرده بودم و حس می کردم وسط تابستان ایستاده ام. اما شگفتی اصلی هنوز مانده بود. ساعت ۱۱ که به قله رسیدیم، ناگهان باد شدیدی وزید و برف و بوران، ما را غافلگیر کرد. دما به زیر صفر رسید و انگشتانم از سرمای حس شدند. موقع برگشت هم، حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر، باران ریزی گرفت؛ درست مثل یک پاییز واقعی. صعود سختی بود و در عین حال یکی از زیباترین و هیجان انگیزترین تجربه های زندگی ام.

● شیرین ترین صعود

برای من، قله «شیرباد» در استان خراسان رضوی همیشه حال و هوای خاصی دارد. انرژی مثبت این قله را همه کوه نورد ها حس کرده اند. خودم شاید بیش از ده بار به شیرباد رفته ام. هر وقت دلگیر یا خسته ام، می دانم باید بروم آنجا تا حالم بهتر شود.

برخلاف بیشتر قله ها، از همان ابتدای مسیر، اطرافت پر از درخت و سبزی است و خاک خشک و بی روحی ندارد. همین طراوت، روح آدم را تازه می کند. در میانه مسیر، جان پناهی قرار دارد که به نظرم زیباترین جان پناه ایران است؛ جایی میان چشمه ها و باد خنکی که صورت را نوازش می دهد.

فصل دوم زندگی یک کوه نورد

مسیر آشنایی با کوه نوردی

عباس حالا فرمانده شیفت است؛ مردی با شیفت های ۴۸ ساعته که بخشی از عمرش را میان صدای آژیر و دود می گذراند. اماروهای خالی از مأموریت برایش یعنی بازگشت به کوه؛ جایی که نفسش تازه می شود و ذهنش آرام می گیرد. با این حال، مسیر آشنایی اش با کوه نوردی چندان ساده شروع نشد. سال ۱۴۰۰ در ایستگاه آتش نشانی شماره ۷ قاسم آباد، همراه چند نفر از همکاران جوان ترش در مسابقات ورزشی شرکت کرده بود. وسط تمرین ها، ناگهان کمرش تیر کشید و درد امانش را برید. او را به بیمارستان رضوی رساندند. بعد از معاینه، پزشک گفت که دیگر سراغ ورزش های سنگین نرود و فقط شنا، دو چرخه سواری یا کوه نوردی برایش مجاز است.

عباس آن روز را هیچ وقت فراموش نکرد. همان طور که روی تخت بیمارستان دراز کشیده بود، به این فکر می کرد که شاید بخشی از زندگی اش تمام شده باشد.

اولین قله، اولین اشتباه!

چند هفته بعد، تصمیم گرفت با دو چرخه سواری شروع کند تا کم دوباره برگردد به مسیر حرکت. در همان دوران، با چند تیم کوه نوردی مشهود آشنا شد و به پیشنهاد یکی از دوستان، در اولین برنامه صعودش شرکت کرد. مقصدشان قله بینالود بود؛ «هیچ تجربه ای نداشتم. کفش هایم نامناسب بود. با دگیرم هم به درد نمی خورد. هر قدمی که برمی داشتم، حس می کردم اشتباه کرده ام. ولی وقتی بالا رسیدم و باد سرد به صورتم خورد، حس خاصی داشتم... انگار چیزی درونم زنده شد.» او اضافه می کند: بین کوه نورد ها یک جمله معروف است: «اولین قله، اولین اشتباه است.» چون وقتی اولین بار به قله می رسی، دیگر نمی توانی رهايش کنی.

رسیدن به جایگاه سیمرغ

از آن زمان به بعد، هر مرخصی و تعطیلی عباس، معنایی جز کوه نداشت. لباس آتش نشانی را می گذاشت کنار، کوله را می بست و راهی ارتفاعات می شد. می گوید: کوه ترکیبی از دو حس متضاد است؛ آرامش و چالش. هم ذهنت خالی می شود، هم بدنت تا مرز ناتوانی پیش می رود. همین تضاد آدم را معتاد می کند.

طی چند سال، تقریباً همه قله های خراسان را فتح کرد. هر صعود برایش خاطره ای داشت؛ گاهی سرمای سوزناک برف، گاهی گرمای تند تابستان، و همیشه همراهی دوستانی که از دل سختی ها با هم رفیق شده بودند. اما آشنایی با پروژه ملی «سیمرغ» کوه های ایران، افق تازه ای در زندگی اش گشود.

در این طرح، کوه نوردان باید ۳۱ قله مرتفع ایران یعنی بلندترین قله هر استان را فتح کنند. هدف فقط فتح نبود، بلکه آشنایی با فرهنگ، آداب و اقلیم گوناگون ایران بود. عباس در این مسیر با گروه کوه نوردی سرکش گیلان غرب کرمانشاه همراه شد. برنامه ها دقیق و منظم بودند؛ با شگاه، زمان صعود هر قله را با توجه به فصل، شرایط جوی و میزان آمادگی گروه تعیین می کرد.

امضای مخصوص عباس

اولین قله ای که در قالب پروژه صعود کرد، قله بیرمی در استان بوشهر بود. آخرین صعودش هم به قله کان صیفی در بام گیلان برمی گشت، جایی که مه و باران در هم تنیده بودند. همان جا، دو هفته پیش، وقتی روی قله ایستاد، طرح سیمرغ برایش کامل شد؛ «به مناسبت پایان پروژه، بچه ها جشنی کوچک گرفتند. نه مدال داشتیم، نه لوح افتخار. مدال ما همان تابلو بالای قله بود.» عباس عادت دارد در هر صعود، کنار تابلو قله بایستد و یاد ستانش آن را قاب بگیرد. دوستانش به شوخی می گویند این ژست، امضای مخصوص اوست.

زندگی میان دو قله

او حالا شوق و اشتیاقی را که دارد، به خیلی از همکارهایش هم منتقل کرده است و چند نفر از آن ها حالا همراه او بر نامه کوه نوردی می گذارند. تعریف می کند که همکارانش همیشه از انرژی و توانش در روزهای بعد از صعود سرکار تعجب می کنند. اما اولین موضوع را عجیب نمی داند؛ «بعد از فتح قله، تمام خستگی مسیر از یادت می رود و روح تازه می شود.»

برای عباس یزدپور، قله ها فقط نقطه های مرتفع روی نقشه نیستند. میان دو قله زندگی اش در رفت و آمد است؛ یکی از آتش و دیگری از سنگ و هردو، برایش معنای زنده بودن دارند.

مریم پاسبان، بانوی کارآفرینی است که هنر بافتنی اش را مدیون سکونتش در محله نیزه می داند

بافتن رؤیاها



مریم دهقان برای ساختن زندگی مشترکش، بار سفر از کاشمر بسته و تازه به مشهد آمده بود. مدار زندگی اش بر چرخش هنرمندانه چند نخ با میل قلاب بافی و میله های بافتنی چرخید و چرخید تا رسید به امروز که به استادی ماهر در هنر بافتنی تبدیل شده است. حالا شاگردانی را آموزش داده و آن ها هم از این سفره ای که پهن شده است، نان می خورند.

مریم پاسبان، بانوی کارآفرین ساکن محله نیزه، شروع جدی هنر کیف و کفش بافی امروزش را مدیون سکونت در این محله می داند.

همین رویه رای گیری گرفت و به صورت تخصصی، کیف و کفش بافی را دنبال کرد. تا سال ۹۹ پاسبان محصولاتش را به خانواده، دوستان و کارفرمایانی می فروخت که به اوسفارش محصول می دادند اما آن سال به صورت اتفاقی به واسطه یکی از همکارانش، بامیزهای فروش در بازارچه مشاغل خانگی که در شهر و فضاهای مختلف برگزار می شد، آشنا شد و پس از آن، هنرش را عرضه کرد و مشتری هایش روز به روز بیشتر شدند.

تشکیل تیم هنری

از سال ۹۹، پاسبان در بازارچه های مختلف حضور یافت؛ «ابتدا در سه شنبه بازار که هفته ای یک روز بود، میز اجاره می کردم اما به پیشنهاد یکی از دوستان، بازارچه مشاغل خانگی پارک لاله را که هر پنجشنبه برپا می شود، امتحان کردم. آنجا از کارهایم به خوبی استقبال شد و همان روز، همه کارهایم به فروش رفت. هنوز هم به این بازارچه می روم.»

نخستین تجربه های اشتغال مستقیم پاسبان با خاطرات خوبی همراه بود و کارش روز به روز رونق گرفت تا آنکه از یک سال پیش تصمیم جدی گرفت؛ «فرایند سوراخ کردن زیره های کفش زمان بر بود؛ به همین دلیل از دختر نوجوانم که پانزده ساله است خواستم کمک کند. بعد از مدتی، برادرم خواست این هنر را به همسرش یاد بدهد و او هم وارد تیم من شد.»

بعد از این ماجرا، عروس خانم پاسبان و یکی از دوستانش هم به این تیم هنری ملحق شدند تا امروز در کنار یکدیگر، با هنر بافتنی، یک مجموعه کاری هنرمندانه را تشکیل دهند.

فرصت خوب همکاری

فاطمه درویشی یکی از اعضای این تیم هنری است. اوسه چهار ساله ای است که به واسطه یکی از دوستان مشترکشان، با مریم خانم آشنا شده است و برایش کیف و کفش می دوزد. یک سال اخیر به خاطر حضور بیشتر پاسبان در بازارچه های مشاغل خانگی، حجم کاری اش بیشتر شده و درآمدش هم به همان میزان رضایت بخش تر؛ «برای من که سواد دانشگاهی ندارم و دوست ندارم بیرون از خانه کار کنم، همکاری با مریم خانم که حالایی از دوستان خوبم است، فرصت خوبی است.»

فاطمه از اخلاق خوب و دوستانه مریم تعریف می کند؛ «مریم خانم شرایط زندگی ام را به خوبی درک می کند. من با این کار، هم به زندگی ام می رسم و هم در خانه، مشغول کاری هستم که دوستش دارم و از عهده اش برمی آیم.»

خوش اخلاقی با بافتنی

یکی دیگر از همکاران پاسبان، بهاره شاکری یعنی همسر برادرش است؛ «وقتی از مریم خانم خواستم به من هم بافتنی یاد بدهد با صبر و حوصله، مراحل بافت روی کفش را یادم داد. اوایل فقط دور بافی کفش ها را انجام می دادم، بعد که در کارم پیشرفت کردم، بقیه مراحل را هم آموزش دیدم.»

آنچه در این مسیر پیش از همه به چشم شاکری آمده، دقت و حوصله پاسبان در آموزش است؛ «مریم برخلاف بعضی مربی ها، برای آموزش بافتنی، خیلی دل می دهد و برای این کار، صبر و حوصله دارد.» بهاره نتیجه این شغل را تنها کسب درآمد نمی داند؛ «از وقتی این کار را شروع کرده ام، صبر و حوصله ام هم بیشتر شده است و دیگر کمتر عصبی می شوم. احساس بهتری دارم و به نظر من خوش اخلاق تر شده ام و این موضوع، روی زندگی مشترکم هم اثر گذاشته است.»



ره آورد دورهمی همسایه ها

چند سالی از ازدواج مریم خانم گذشته بود که حدود سال ۸۷ پابه محله نیزه گذاشت. در رفت و آمدهایش با همسایگان و دورهمی هایی که با هم داشتند، خانم هایی را دید که در اوقات فراغتشان، کنار چای عصرانه و حرف های دوستانه، میله های بافتنی و نخ همراهشان بود و هر کس برای خودش، ژاکت یا پلیور یا کلاه شال گردنی می بافت.

یکی از آن خانم ها، اوراتشویق به بافتن کرد، هنری که عشق و علاقه آن در دوره راهنمایی ایجاد شده بود؛ «بافتنی را از دوره راهنمایی که درس حرفه و فن داشتیم، یاد گرفتم. مادرم هم بلد بود و یاد و میل، کلاه و شال گردن بافتم و همان زمان این هنر را خیلی خوب یاد گرفتم.» با پیشنهاد خانم همسایه، همه خاطرات این علاقه در ذهن مریم پاسبان مرور شد و قبول کرد که خود را در مسیر یادگیری این هنر قرار دهد.

از بافت نخستین ژاکت تا عروسک بافی

بعد از این پیشنهاد که به دل مریم نشست، نخستین ژاکت دست بافتش را در بیست و هفت سالگی با ظرافت تمام بافت و برای اینکه کارش خوب از آب درآید، چندین بار آن را باز کرد و بافت تازمانی که وقتی نتیجه کار را به مربی اش نشان داد، آن را تحسین کرد.

همین تشویق باعث شد پای او به دنیای رنگارنگ نخ های پنبه ای باز شود؛ «بعد از اولین ژاکتی که برای خودم بافتم، برای همسر و پسر پنج ساله ام، مادرم، خواهرم و اعضای نزدیک خانواده ام، بدو و هیچ دستمزدی، پلیور و ژاکت و جوراب و کلاه و شال گردن و... بافتم.»

یک سال بیشتر از این شروع جذاب نگذشته بود که پای این بانوی هنرمند به فرهنگ سرای انقلاب و کلاس عروسک بافی باز شد و این قله را هم به گفته خودش در نورید و نقطه جدیدی برایش آغاز شد؛ «خانم کرمانی، مربی کلاسمان بود. کمی که جلوتر رفتیم و کارم را دید، گفت تو خیلی تمیز می بافی؛ اگر سفارش کاری بگیرم، می توانی کمک کنی؟»



بالاخره راضی شدم

مریم پاسبان بعد از آموختن کیف بافی، به پیشنهاد خواهر شوهرش و حمایت همسرش، کفش بافی را هم یاد گرفت و با هنر قلاب بافی، رنگ و لعابی هنرمندانه به زیره های طبی ساده داد. وقتی نخستین دسترنج خود را دید، با خودش گفت این چیزی است که مرا راضی می کند.

روز بسیج دانش آموزی با محوریت کتاب و کتاب خوانی در مجتمع «حیات طیبه سردار شهید قاسم سلیمانی» برگزار شد

روز دوستی با کتاب

عیدگاه

می خوانند. از علاقه اش به کتاب خوانی هم می گوید: در خانه کلی کتاب قصه دارم. مادرم هر روز این قصه ها را برایم می خواند. می خواهم وقتی بزرگ شدم، خودم قصه های قشنگ بنویسم.

● دنیای آدم با کتاب بزرگ تر می شود

نادیا باستان، دیگر دانش آموز این مدرسه در مقطع چهارم دبستان است که اثرگذارترین بخش برنامه را شنیدن داستان حسین فهمیده می داند: «وقتی رئیس کتابخانه آستان قدس، قصه شهید حسین فهمیده را تعریف می کرد، تازه فهمیدم او هم یک دانش آموز بوده مثل ما، ولی دلش خیلی بزرگ تر از سنش بوده است.» نادیا توضیح می دهد که تصمیم دارد کتاب های دیگری درباره این شهید بخواند تا بیشتر او را بشناسد. در چشمانش برق عجیبی هست؛ برقی از شوق دانستن.

در گوشه سالن، مادر نادیا، مژگان محمدزاده، کنار بقیه مادرها ایستاده است و با علاقه برنامه را دنبال می کند. بعد از پایان برنامه، با حوصله درباره حسش از این روز حرف می زند: «برای من مهم است که نادیا فقط درس نخواند، بلکه کتاب خوان هم باشد. دنیای آدم با کتاب بزرگ تر می شود و حتی نگاهش به زندگی فرق می کند.»

زهره فرهادی، مربی آنان، از لزوم برگزاری چنین برنامه هایی برای این گروه سنی می گوید و اینکه این برنامه ها بهترین بهانه هستند تا آن ها با کتاب و قصه آشنا شوند: «باید از همین سن با کتاب و کتاب خوانی انس بگیرند و بدانند که فقط نباید به درس و مشق بسنده کنند.»

او از همراهی بچه ها در این برنامه هم می گوید: از اینکه وقتی به کلاس برمی گردند، کنار هم می نشینند و قصه ای درباره محیط زیست می خوانند. بامینا احمدی، یکی از دانش آموزان این پایه که دختر بچه ای آرام با لبخندی خجالتی است، به گفت و گویی می نشینم. او جذاب ترین بخش این برنامه را قصه گویی در کلاس می داند و داستانی که درباره محیط زیست

باید از همین سن با کتاب و کتاب خوانی انس بگیرند و بدانند که فقط نباید به درس و مشق بسنده کنند



نیکو عقیده |صبح هفتم آبان، سالن اجتماعات مجتمع آموزشی حیات طیبه سردار شهید اسلام حاج قاسم سلیمانی محله انصار پراز شوق و زمزمه شده است. قرار است اینجاست که روز برگزار شود، به یاد شهید حسین فهمیده و به مناسبت روز بسیج دانش آموزی.

کمی بعد، سالن اجتماعات مدرسه از جمعیت دانش آموزان دختر پر می شود و نوای صلوات خاصه امام رضا(ع) در فضا می پیچد. لحظاتی بعد، رئیس کتابخانه آستان قدس رضوی به روی صحنه می آید و از قهرمانی می گوید که سنش از خیلی از بچه های حاضر در سالن کمتر است. وقتی بخش هایی از کتابی درباره شهید حسین فهمیده را می خواند، سالن در سکوتی شیرین فرو می رود.

بعد از آن، فضای مدرسه رنگ دیگری می گیرد. بعضی ها در کلاس هایشان قصه می گویند و غرق داستان ها می شوند و چند نفر دیگر در گوشه ای دایره وار می نشینند و با هم از کتاب هایی حرف می زنند که تازه کشفشان کرده اند. در این برنامه ۲۶ جلد کتاب از سوی آستان قدس رضوی به کتابخانه مدرسه اهدا شد.

● قصه گویی در کلاس

در میان جمع پرشور دانش آموزان، بچه های مقطع پیش دبستانی این مجتمع هم حضور دارند؛ با چشم های کنجکاو، دست در دست مربی ها، آرام و منظم روی صندلی ها نشسته اند.

نوجوان محله امیرالمؤمنین (ع) گلشهر، از هنری که دارد انرژي می گیرد

دست هایی که گل می دهند



امید محله

مادر هدیه دادم و مادرم از این بابت خیلی خوشحال شد.

● تا به حال به کسی از اطرافیان یا دوستانات این هنر را آموخته ای؟

یکی از دوستانم به اسم مریم وقتی این گل ها را دید، مشتاق یادگیری شد، باهم وسایل مورد نیاز را تهیه و شروع کردیم؛ او هم به اطرافیان خود آموزش داده است.

● دوست داری در رشته گل سازی به کجا برسی؟

دوست دارم روزی بتوانم مربی شوم و به دیگران هم ساخت این گل های زیبا را آموزش بدهم.



مرضیه میرزاپورا هنر را به خاطر احساسی که به او می دهد، انتخاب کرده است و به خاطر اینکه با دست های خود می تواند زیبایی را خلق کند. می گوید: در جای دیگری این احساس را ندارم.

عسل جعفری زاده دوازده ساله، یکی از نوجوان های خوش ذوق محله امیرالمؤمنین (ع)، از دانش آموزان خوب مدرسه نیما رضوانی واقع در خیابان شهید شفیعی ۵۷ است که از سال گذشته به سمت هنر رفته و در رشته گل سازی با پارچه فعالیت می کند و می تواند هنر خود را به دیگران هم آموزش بدهد. او همچنین اخیراً مقام سوم استانی را در رشته ورزشی کونگ فو کسب کرده است.

● چرا از بین رشته های مختلف هنری، گل سازی با پارچه را انتخاب کردی؟

قرار گرفتن من در این مسیر از طریق معلمان، خانم نجفی صورت گرفت. ایشان در زنگ هنر، گل سازی با پارچه را به ما دانش آموزان آموزش داد و بعد از درست کردن اولین باکس گل به این رشته علاقه مند شدم.

● اولین دسته گلی که درست کردی، برای چه کسی بود؟

اولین کاری را که درست کردم، به مناسبت روز

● احوالت بعد از یاد گرفتن گل های

پارچه ای چه فرقی با گذشته دارد؟

این موضوع که می توانم با دست های خودم چیزی بسازم، انرژی ای وصف نشدنی برایم دارد و احساس می کنم نسبت به قبل پیشرفت کرده ام و باعث خوشحالی من و خانواده ام است.

● تا حالا به درآمدزایی از این هنر فکر کرده ای؟

برای من بخش مادیات یک کار، زیاد اهمیت ندارد و احساسی که از آن کار می گیرم، برایم مهم تر است و گاهی به این مسئله فکر می کنم ولی هنوز موقعیتی برایم به وجود نیامده است که درآمدی داشته باشم.

● در کنار گل سازی در چه حوزه دیگری فعالیت داری؟

یکی از برنامه های اوقات فراغتم در کنار گل سازی، ورزش بود که خدا را شکر توانستم در رشته کونگ فو مقام سوم استانی را به دست بیاورم.

● دوست داری در آینده چه شغلی داشته باشی؟

خیلی دوست دارم باز یگر شوم و از طرفی به خاطر علاقه به ورزش، می خواهم رشته تربیت بدنی را برای ادامه تحصیل انتخاب کنم اما هنوز مطمئن نیستم و بین این دو رشته تردید دارم.

● برای دوست های هم سن خودت چه حرفی داری؟

امیدوارم راهی را که به صلاحشان است، انتخاب کنند که برای تشخیص این صلاحیت باید درباره آن کار تحقیق کنند و علاقه و استعداد خود را در نظر بگیرند تا موفق شوند.

چهنو، مصلی، کارمندان اول، کارمندان دوم، شهید آقامصطفی خمینی، شیرین، امیرآباد، شهید معقول، کشاورز، پورسینا، ارونند، انصار، شهید باهنر، شهید بسکابادی، شهید شیروودی، شهید رستمی، کوی ۲۲ بهمن، کنه‌یست، شهیدرجایی

محلات منطقه‌ها

مهدی‌آباد، رضائیه، سجاده، حسین‌آباد، مهرآباد، امیرالمؤمنین(ع)، نیزه، شهید آوینی، ثامن، کوی سلمان، جلالیه



در ابتدای ورودی کوچه از سمت بولوار شهدای تاکسی‌رانی یک زمین ورزشی قرار دارد که با فنس محصور شده است. این زمین محل دائمی بازی بچه‌های این محدوده است.



ردیف درختان توت، دقیقادر حاشیه محل قدیمی جوی قنات این معبر قرار دارند؛ جایی که پیش از این در دوسوی زمین کشاورزی بود.



کوچه درمانگاه تامین اجتماعی

عطائی‌اکوچه «شهدای تاکسی‌رانی ۱» در محله حسین‌آباد، در حال حاضر کم‌رفت و آمد است؛ اما این معبر در سال‌های نه‌چندان دور، زمانی که هنوز بزرگراه شهید بابانظر ساخته نشده بود، مسیر اصلی دسترسی به محله مهرآباد بود. مسیری از میان زمین‌های کشاورزی و درختان کهن سال‌توت کنار جوی قنات.

این خیابان در حال حاضر بیشتر کاربری تعمیرکاری دارد و به علت وجود مجموعه درمانگاه شماره ۴ تأمین اجتماعی، به کوچه «درمانگاه تأمین اجتماعی مهرآباد» معروف است.

شهدای تاکسی‌رانی ۱
محله حسین‌آباد



سمت‌چپ انتهای کوچه، بازار تعمیرگاه‌های خودرو داغ است. این بخش از دهه ۷۰ به تدریج از چند تعمیرگاه، به چند دهه مغازه مختلف فعال خدمات خودرویی شامل تعمیرگاه، قطعه‌فروشی، تعویض روغن و... رسید.

درمانگاه شماره ۴ تأمین اجتماعی از ابتدای دهه ۸۰ در این محل ساخته شده است و خدمات کلینیکی و پاراکلینیکی، دندان‌پزشکی، داروخانه و مامایی را به بیمه‌شدگان تأمین اجتماعی ارائه می‌دهد.



زمین بایر بزرگی در سمت راست بخش انتهایی کوچه قرار دارد که موقوفه است. این زمین مشکلات متعددی را برای ساکنان پیش آورده؛ از آلودگی زیست محیطی تا تجمع معتادان متجاهر و آتش‌سوزی‌های گاه‌وبیگاه.